

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در براهین اقتضای فساد به وسیله نهی بود که به دو برهان اشاره کردیم. بحث امروز درباره برهان سوم است. برهان سوم بر اینکه نهی مقتضی فساد می‌تواند باشد. این برهان سوم هم از سه مقدمه تشکیل شده است؛ مقدمه اول اینکه آنچه شرط در عبادت است مقربیت به معنای دوم از آن دو وجهی است که در بحث پیشین بیان شد. در سیاق بحث درباره برهان دوم گفتیم مقربیت به دو معنی می‌تواند باشد؛ یک مقربیت به معنای آنکه مصلحتی برای مولی باشد؛ به این معنا که یک نفعی به مولی می‌رسد یا مثلاً دل مولی خوشحال می‌شود. خشنودی که می‌گوییم خشنودی به این معناست؛ مقربیت یعنی آنچه مولی را خشنود می‌کند. لذا بیان شد که این معنای از مقربیت در ذات اقدس حق متعال جاری و ساری نیست. معنای دوم مقربیت این بود؛ مقربیتی که از شئون مولویت و عبودیت است و شئون مولویت و عبودیت هم انقیاد است؛ اینکه عبد منقاد برای مولای خودش باشد. آن وقت گفتیم مقربیتی می‌تواند منشأ عبادت باشد که مقربیت به معنای منقاد برای خدا، خاضع برای او و تسلیم امر او بودن باشد. خب این معنا دوم را ما می‌پذیریم. لذا این مقدمه اول که مقربیت به معنای خنک کردن دل مولی و خوش کردن دل مولی نیست، این گونه مقربیت با مبانی عرفی سازگار است اما با مولای حقیقی و ذات اقدس حق متعال که غنی علی الاطلاق است سازگار نیست، بلکه مقربیت به معنای همان انقیاد و سرسپردگی است؛ یعنی کاری کنم که این کار نشان‌دهنده سرسپردگی من به مولی باشد.

مقدمه دوم این است که همین مقربیت - به معنای مقربیتی که از شئون عبودیت برای مولی است که مقربیت به معنای تسلیم امر مولی بودن باشد - را چگونه می‌توان انجام داد؟ این مقربیت در خارج چگونه قابل تحقق است و با چه قصدی این مقربیت تحقق پیدا می‌کند؟ ما چگونه قصد کنیم که قصد ما بتواند موجب مقربیت فعل شود منظور آن مقربیتی که در شأن عبد برای مولی است.

به سه شکل می‌شود ما این مقربیت را تصور کنیم؛ یکی اینکه مقربیت به معنای قصد امر باشد؛ یعنی این تسلیم امر مولی بودن را چگونه می‌توانیم عملی کنیم؟ به این شکل که به قصد امر مولی انجام دهیم، این مقربیت است. لذا این مقربیت را ما به این شکل می‌توانیم عملی کنیم که قصد امر داشته باشیم. بنابراین عبادت درگرو این می‌شود که بتوانیم ما قصد امر متعلق به فعل داشته باشیم.

شکل دیگر مقریبت، بازهم همین مقریبت به معنای مقریبت عبد الی المولی است؛ مقریبتی که از شئون عبودیت است، یعنی از شئون فعل عبد بماهو عبد است. شکل دوم مقریبت این است که عبد به قصد محبوبیت للمولی این عمل را انجام می‌دهد؛ یعنی چون مولی این عمل را دوست دارد من این عمل را انجام می‌دهم.

شکل سوم این نوع مقریبت این است که به قصد ملاک این کار را انجام دهد؛ به قصد مصلحتی که در این فعل وجود دارد. این سه شکلی است که قابل فرض است.

اما مقریبت به شکل اول که مقریبت به شکل قصد امر یا به شکل قصد محبوبیت باشد [مد نظر است] و ما می‌خواهیم اثبات کنیم که مقریبت باید به شکل قصد امر باشد. در مقدمه سوم مقریبتی که به شکل قصد مصلحت باشد نفی می‌شود؛ مقریبت نمی‌تواند به شکل قصد مصلحت و ملاک باشد. چرا؟ چون این قصد مصلحت به چه شکل می‌تواند باشد؟ مصلحت چه کسی؟ اگر بفرمایید این قصد مصلحت یعنی قصد مصلحتی که برای مولی در این عمل وجود دارد که این معنا ندارد، چون مولی مولای غنی بالذات است؛ «لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِّنْ عَصَاءٍ وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِّنْ أَطَاعَةٍ»^۱، غنی از عبادت و اطاعت بندگان است. آن آیه کریمه هم همین را می‌فرماید: «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ»^۲ پس او غنی است از اینکه او را اطاعت کنید و او نیازی به عبادت ما ندارد. پس مقریبت به معنای قصد مصلحت و اینکه قصد مصلحت مولی باشد معقول نیست. اگر این مصلحت، مصلحت عبد باشد و بگویم مقریبت مولی یعنی در حقیقت مقریبت عبودیتی به شکل قصد مصلحتی باشد که از این عمل برای عبد حاصل می‌شود این هم معقول نیست؛ چون قصد مصلحتی که برای عبد مترتب می‌شود چگونه مقرب به مولی می‌شود؟ مثلاً به مولی چه ربطی دارد؛ من قصد کنم که مثلاً بخورم که سیر شوم و اتقرب بذالک الی المولی و با سیر شدن خودم به خدا نزدیک شوم، این چه معنی دارد. اینکه مصلحت عبد بماهو عبد مقرب الی مولی بماهو مولی باشد این هم معقول نیست.

-در حال حاضر برهان را بیان می‌کنیم و بعد آن را نقدش می‌کنیم. - این برهان ثالث بر اینکه نهی مقتضی فساد است را بیان می‌کنیم که می‌گوییم مقدمه ثالثش این است که عبادیت به شکل قصد مصلحت ممکن نیست، پس چه می‌ماند؟ یا به شکل قصد محبوبیت یا به شکل امر. محبوبیت را هم که باید از طریق امر

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳

۲. زمر: ۷۰ «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»

بفهمیم؛ از کجا بدانیم که یک چیزی محبوب مولی است؟ باید امر به آن بخورد تا بفهمیم که محبوب مولی است. پس مطلب در چه منحصر می‌شود؟ در قصد امر. این مقدمه سوم.

حالا وقتی این مقدمات ثلاثه تبیین شد، معلوم خواهد شد که آن عبادیتی که در اینجا می‌تواند منشأ صحت شود عبادیت به معنی قصد امر است. حال با توجه به اینکه نهی به این فعل تعلق گرفته است و نهی هم نهی غالب است یعنی نهی ای است که بر امر چربیده است، لذا فرض بر همین است. چون اگر این نهی نهی ای باشد که نچربیده باشد اگر کفه نهی کفه غالب نباشد از محل بحث ما خارج می‌شود، مثلاً اگر نهی ای باشد که مغلوب امر است خب نهی ساقط شده است و دیگر نهی ای وجود ندارد. اگر کفه اش راجح هم نباشد باز هم بالمعارضه ساقط می‌شود. لذا در آنجایی بحث می‌کنیم که نهی سرپاست، نهی سرپا جایی است که بتواند بر امر غالب و راجح شود. خب چنین امری که یک نهی راجحی در همان مورد از او وجود دارد نمی‌تواند مقرب باشد؛ زیرا امری وجود ندارد یعنی امر با غلبه نهی ساقط می‌شود. علی‌هذا نمی‌توان به فعلی که نهی به آن تعلق گرفته است تقرب به سوی خدا جست، نمی‌تواند عبادت شود پس نمی‌تواند صحیح باشد. فالنهی یقتضی فساد عبادت را. چون نهی کاشف از مغلوبیت امر است، اگر نهی نهی ای است که بالفعل هست کاشف از غلبه نهی بر امر موجود است. غلبه نهی بر امر موجود به معنی سقوط امر در مورد است و سقوط امر در مورد موجب بطلان عمل خواهد شد و بنابراین نهی کاشف بطلان عمل خواهد بود. این هم وجه سوم در اقتضای نهی للفساد.

استاد شهید بر این تقریب سوم یا بر این برهان سوم هم ایراد می‌گیرند؛ ایراد ایشان بیشتر متمرکز بر همین قصد ملاک یعنی قصد مصلحت است. در یکی از مقدمات این برهان سوم گفته شد که مقربیت یا به شکل قصد امر یا به شکل قصد محبوبیت و یا به شکل قصد ملاک است. قصد ملاک یعنی قصد مصلحت. حال مصلحت یا باید مصلحت مولی باشد که این معقول نیست چون مولی غنی است، یا مصلحت عبد باشد که این هم معنی ندارد که مصلحت عبد مقرب الی المولی باشد؛ من خودم احساس لذتی می‌کنم از عملی بعد می‌گویم این مقرب من به سوی مولی باشد، این هم معنی ندارد. اینجا ایشان اشکال می‌کند که مصلحت عبد می‌تواند مقرب الی المولی باشد. اینکه می‌گویند مصلحت عبد فی نفسه یا عبد بماهو عبد مصلحت او نمی‌تواند محقق تقرب الی المولی باشد چرا نباشد؟ بلکه می‌تواند؛ درجایی که ما بدانیم که مصلحت عبد برای مولی مهم است؛ زیرا یکی از اغراض مولی بلکه از مهم‌ترین غرض‌های مولی کمال عبد و نجات عبد است و مصلحتی است که به خود عبد برمی‌گردد. اذا كان این مصلحت عبد مهماً للمولی و خود همین متعلق غرض مولی است چرا نتواند مقرب الی المولی باشد؟ لذا مصلحت عبد می‌تواند مقرب الی المولی باشد.

پس از نظر ثبوتی مصلحت می‌تواند مقرب الی المولی باشد، بنابراین نهی غالب بر امر است و امر به دلیل معارضه با نهی و غلبه نهی فرضاً ساقط شده اما مصلحتی که پشت سر آن امر وجود دارد که ساقط نشده و از بین نرفته است. امر یا به دلیل معارضه با نهی و یا به دلیل غلبه نهی بر امر ساقط شده است اما ملاک امر که همچنان وجود دارد. امر از بین رفته اما مصلحت که از بین نرفته است؛ خوب چرا نشود با وجود اینکه نهی به این فعل تعلق گرفته است به قصد مصلحت موجود در این فعل، تقرب الی المولی حاصل می‌شود؟ پس اینکه گفته شد اگر این مصلحت مصلحت راجع الی العبد باشد نمی‌تواند مقرب باشد و اگر مقرب نشد عبادت باطل خواهد بود فرمایش صحیحی نیست.

این امر فقط به دلیل معارضه نهی ساقط شده است اما امر که مصلحت را از بین نمی‌برد. کاشف می‌خواهد، کاشف هم هست؛ خود امر کاشف است، اینجا فعل از فعلیت می‌افتد، امر که از عالم وجود حذف نمی‌شود یعنی این طور نیست که امر از عالم وجود حذف شود بلکه امر سر جای خودش هست، این امر با وجود آن نهی غالب این امر دیگر مُحَرَّکِیَّتِ ندارد و شما را به طرف عمل وادار نمی‌کند، امر که هست، امر که از بین نرفته است به معنای اینکه اصلاً امری وجود ندارد؛ امر وجود دارد و سر جای خودش است. مثلاً فرض کنید فرمود: حج برو، نماز بخوان؛ امر نماز بخوانش هنوز هست، یا فرمود: اذا زالت الشمس فصل، یا «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ»^۳. اول وقت هم شده و وقت زوال هم هست اما یک نهی‌ای به همین صلاة اول وقت تعلق گرفته است؛ مثلاً به دلیل اینکه فرض کنید غضب است و نماز در محل غضبی است گفته لا تصل. این لا تصل که آمد، لا تصل فی المكان المغضوب آن امر را از عالم وجود بر نمی‌اندازد و امر هنوز سر جای خودش است. کاشفیت امر از ملاک هست - این بحث‌ها را قبلاً گفته‌ایم ما قبلاً بحث کرده‌ایم که - این کاشفیت ملاک از بین نمی‌رود، بلکه امر از فاعلت می‌افتد؛ یعنی امر دیگر چنین امری نمی‌تواند محرک باشد. بنابراین ملاک یا کاشفیت از ملاکش می‌ماند.

البته ما در محل خود به این حرف استاد اشکال گرفتیم، اما در حال حاضر تنها حرفی که استاد گفته است را بیان می‌کنیم و می‌خواهیم از حرف ایشان دفاع کنیم و الا در محل خودش گفتیم که اگر امر ساقط شود معنی‌اش این است که ملاکش مغلوب ملاک نهی است و ملاک مغلوب از ملاک اقوی در حقیقت یعنی عدم الملاک؛ یعنی تا ملاک مغلوب نشود خود امر مغلوب نمی‌شود. این را ما در محل خود گفتیم اما الآن مبنایی که استاد شهید فرمودند را تبیین کنیم که بنابراین قصد ملاک ممکن نیست؛ چون این مصلحت یا برای

۳. اسراء: ۷۸ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً

مصلحت مولی و یا برای عبد است. مصلحت مولی معقول نیست چون مولی مصلحتی ندارد و او غنی از عبادت و از اطاعت است، اگر مصلحت مصلحت عبد هم باشد مصلحت عبد نمی‌تواند مقرب باشد. اما جوابش این است که مصلحت عبد می‌تواند مقرب باشد، اگر مصلحت عبد مهم برای مولی باشد هرچند در حال حاضر نهی وجود دارد اما نهی از یک فعلی است که این فعل مصلحت مایی هم برای عبد دارد، لذا مگر می‌تواند مقرب نباشد! این نسبت به عالم ثبوت است؛ یعنی ثبوتاً. بنابراین نهی باینکه نهی است و به فعل تعلق گرفته است معذالک می‌تواند این فعلی که متعلق نهی است مقرب باشد و می‌تواند عبد این فعل را به قصد عبادت اتیان کند منتها قصد ملاک و قصد مصلحت باشد. این مطلب اول، نسبت به عالم ثبوت است.

اما در عالم اثبات اینکه (شما شهید صدر) فرمودید با قصد ملاک یعنی قصد مصلحت عبادیت درست نمی‌شود، با محبوبیت صرف هم مگر امر باشد [درست می‌شود] به دلیل اینکه امر است که کاشف از محبوبیت دارد بنابراین تنها راه عبادیت قصد امر است؛ باید امری باشد تا بتوانیم عبادیت را درست کنیم. حال به دلیل اینکه امر هم مغلوب نهی شده، ساقط گردیده است پس امری در کار نیست لذا عبادیت درست نمی‌شود، خلاصه استدلال این بود.

در جواب گفته می‌شود: چه کسی گفته است که عبادیت باید از طریق قصد امر متحقق شود؟ دلیلی بر اینکه عبادیت باید از طریق قصد امر متحقق شود نداریم و دلیلی بر این نداریم که شرط عبادیت عبادت خصوص قصد الامر است. آنچه شرط عبادیت عبادت است مقربیت عبادت به مولی است. حالا اگر یک ملاک عقلی هم برای این مقربیت ما بتوانیم پیدا کنیم کفایت می‌کند؛ یعنی انسان یک ملاک عقلی درست کند اما واقعاً ملاک عقلی باشد که هذا الفعل محبوب عند المولی و لو بالعقل و ادراک عقلی باشد امری هم در کار نیست.

نقل می‌کنند از مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه و مرحوم ملاً صالح مازندرانی با هم عقد اخوت بسته بودند. بعد بنا بر این شد که هرکسی زودتر فوت کند به خواب دیگری بیاید و برای او بگوید که آن طرف چه اتفاقی می‌افتد و او را که خبر شد خبری باز نیامد. نقل است که ملاً صالح مازندرانی زودتر فوت کرد بعد از مدتی یک شبی به خواب مجلسی آمد، مرحوم مجلسی از او سؤال کرد که خب چه عملی از این همه عبادت‌ها و تعلیم و تعلم‌ها و تدریس‌ها و تدریس‌ها بهترین عملی بود که آنجا به درد تو خورد، او گفت از همه این عمل‌ها آن عملی که اینجا بیشتر به دردم خورد این بود که یک نیمه‌شب زمستانی که هوای سرد و برفی بود و همه‌جا را هم برف گرفته بود، من هم یک پوستینی داشتم که تازه آن را خریده بودم، پوستین نویی بود و خیلی هم دوستش داشتم. در کوچه راه می‌رفتم دیدم یک توله‌سگی از سرما به خود می‌لرزد؛ خیس شده جایی هم ندارد که به آنجا

پناه ببرد، برف هم به شدت می بارد و همه جا هم یخ بسته است. پوستین را کندم و این سگ را درون این پوستین پیچاندم و این توله سگ را در خانه آوردم که نگهش داشتم. در آن دنیا گفتند از همه کارهایی که تو کرده ای این کار از همه بهتر است. حالا مثلاً فرض کنید اگر این عمل عملی نباشد که دلیل شرعی بر حُسنش داشته باشیم، اما دلیل عقلی بر حُسن آن باشد، به هر حال خدمتی به این صاحب جان شده است.

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است؛ این جان شیرین خوش است همان به اصطلاح نکته عقلی است. اگر حالا کسی به یک نکته عقلی قربة الی الله یک عملی را انجام داد، امری هم در کار نیست، چرا باید بگوییم این مقربیت ندارد؟ چرا این مقرب نشود.

حال اگر نهی به صلاة خورده و در وسط ارض غصبی هم هست، دیگر امر دایر بین این است که او نماز بخواند یا نخواند. غصب را که مرتکب شده، حالا در این حالتی که غصب مرتکب شده است نماز بخواند یا نخواند؟ بخواند بهتر است یا نخواند با یک نکته عقلی؟ فرض کنید که هرچه تحلیل اصولی داشت این تحلیلها او را به این نرساند که در اینجا باید امری داشته باشد و امر هم ندارد؛ چون قطعاً این نهی، نهی غالب بر امر است. به این نتیجه رسید که این امر یا مغلوب نهی است یا فرضاً در نتیجه معارضه ساقط شده و هیچ امری وجود ندارد. اما با فکر خودش با عقل خودش می داند که امر دایر بین این است که در این ارض غصبی نماز بخواند یا نخواند، خوب بخواند بهتر است. اینجا توانست قصد قربت کند و قصد قربت او متمشی شد، حال چرا بگوییم این عبادت نیست؟ چرا بگوییم ساقط است؟ چرا بگوییم باطل است؟ -البته اینها را در مقام بحث بیان می کنیم و معنی اش این نیست که مبنای فتوا شود- بنابراین اینکه شما فرمودید تنها راه تحقق عبادت فعل قصد الامر است و چون امر هم به وسیله غلبه نهی ساقط شده پس دیگر امری نداریم و امر که نداشتیم عبادت قابل تحقق نیست، این منتفی شد. اگر امری هم نبود و نکته ای برای امر وجود داشت و لو نکته عرفی؛ نکته عرفی که در نتیجه این نکته عرفی یا نکته عقلی که توجه الیه العبد، عبد متوجه این نکته شد و توانست قصد قربت کند، گفت خدایا برای خاطر تو، برای رضا تو، می دانم تو از من راضی می شوی اگر این کار را انجام بدهم، من برای رضای تو این کار را انجام می دهم، حالا اشتباه کرده ام غصب را مرتکب شده ام، هنوز هم ادامه دارد، مثلاً منم از آن آدمهایی نیستم که به این زودی از این غصبم توبه کنم، ولی می خواهم نماز تو را بخوانم. خوب چرا اینجا بگوییم که مقربیت ندارد؟! لذا مقربیت دارد. لذا شما این اشکالی است که بر این وجه می توان بیان کرد.

حالا ما هم اینجا یک عرضی داریم؛ یعنی اشکالی بر اشکال مرحوم آقای صدر داریم. ما می‌خواهیم این برهان را احیا کنیم؛ اولاً اینکه ایشان فرمود مصلحت عبد بماهو عبد می‌تواند مقرب باشد و امر مقربیت منحصر در وجود امر نیست. عرض ما این است که این مصلحتی که مورد اهتمام مولی است، ما از کجا بدانیم که مورد اهتمام مولی است؟ در این مصلحت عبد، از کجا بدانیم که مصلحت عبد در اینجا مورد اهتمام مولی است. در اینکه این مصلحت برای مولی خیلی مهم است، آیه می‌فرماید «وَ لَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ وَ لِيُوتِيَهُمْ أَبْوَاباً وَ سُرُراً عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ وَ زُخْرُفًا وَ إِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ»^۴. می‌فرماید اگر نبود که ما نمی‌خواهیم تبعیض در سنت به وجود آید. این «مَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ» به دو شکل ترجمه شده است؛ یک معنا این است که اگر نبود که این نتیجه بار شود که همه مردم کافر شوند - لو لا ان يكون الناس امة واحدة في الكفر - ما اصلاً هر چه خوبی در این دنیا بود را به کفار می‌دادیم. هر چه از این دنیا می‌خواهید مال شما باشد؛ لجعلنا لبيوتهم، خانه‌های با سقف‌های طلا و نقره و درهای آن طوری و فلان هر چه از این دنیا همه‌اش مال شما و ما آخرت را برای بندگان خوب خودمان نگه می‌داریم، اصلاً همه‌اش مال شما. این یعنی ممکن است شیء يكون مصلحتاً للعبد در دنیا اما این مصلحت عبد، مصلحتی است که لا يهتم به المولى، می‌گوید هر چه دنیاست مال خودت، هر چه پول و هر چه طلا و هر چه نقره است همه‌اش مال تو؛ ما از کجا بدانیم که این مصلحت مصلحت عبد است؟ به‌رحال عبد پولدار شود بهتر است یا ندار باشد بهتر است؟ عبد در راحتی و آسایش این دنیا زندگی کند بهتر است یا در کوه زندگی بهتر است؟ خب اگر مصلحت عبد است در کاخ زندگی کند.

لذا ما هم می‌خواهیم عرض کنیم که از کجا بدانیم که این مصلحت مصلحتی است که مورد اهتمام مولی باشد؟ این مصلحت عبد هست و حرف ما این است. به‌رحال داشته باشد بهتر از این است که نداشته باشد. نه نگفته است آخرت نداشته باشد، این حالا فی نفسه، این بماهو هو اینکه دنیا را داشته باشد. - من این آیه را برای تقریب به ذهن آوردم -، این آیه به شکلی به ذهن ما می‌فهماند، این معنا را نزدیک می‌کند که اگر دنیای بدون آخرت باشد این دنیای بدون آخرت برای مولی هیچ اهمیتی ندارد. ولی حرف ما همین است که ممکن است چنین دنیایی باشد که اصلاً مورد اهتمام مولی نباشد؛ دنیا را از یک عبدی بگیرد و آخرت بهتر از آن را به او بدهد و اصلاً مورد اهتمام مولی نباشد. حرف ما این است که از کجا باید بفهمیم که این مصلحت مصلحتی است که لا يهتم به المولى است؟ از کجا بفهمیم که این مصلحت مصلحتی است که لا يعارضها مصلحة اخرى که آن مصلحت اخرى بهتر باشد؟ به‌وسیله دریافت این مصلحت که این مصلحت دنیا هم این‌گونه است. خیلی از

دنیاها به این شکل است نه هر دنیایی، زیرا در روایت هم آمده است که «إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا فَأَحَقُّ أَهْلِهَا بِهَا أَبْرَارًا»^۵؛ اگر دنیایی باشد، دنیای درستی باشد، دنیایی باشد که این دنیا پاک باشد احق اهل این دنیا خوبان این دنیا هستند و آن‌ها احق به این هستند که خوب بخورند و خوب بپوشند و استفاده کنند. البته نمی‌خواهیم بگوییم که دنیا فی نفسه و بماهو دنیا بد است، منتها بحث بر سر این است که ما از کجا بفهمیم کدام دنیا و چه دنیایی و در کجا مصلحت عبد و مورد اهتمام مولی است؟ یعنی باید امر و بیان مولی باشد تا بفهمیم که این مصلحت مصلحتاً بیهتم به المولی. پس بازهم برگشتش به همان امر مولی می‌شود. امر مولی هم که فرض کردیم به وسیله غلبه نهی ساقط است. پس برهان سر جای خودش برمی‌گردد.

وقتی استاد شهید صدر بر این برهان ایراد گرفتند، گفتند که قصد ملاک و قصد مصلحت تنها به شکلی است که اگر این قصد مصلحت تنها بخواهد انجام بگیرد چون این مصلحت مصلحتی است که ممکن ان یکون محل اهتمام للمولی، چون می‌تواند محل اهتمام مولی باشد پس مصلحت می‌تواند مقرب باشد. بحث در اشکال بر آن برهان بود؛ آن برهان گفت قصد مصلحت عبد بما هی مصلحت عبد نمی‌تواند مقرب باشد، اما چرا ربطی به مولی دارد؟ جواب این شد که مصلحت عبد ممکن است منشأ اهتمام مولی باشد. حال ما گفتیم از کجا بفهمیم که این مصلحت منشأ اهتمام مولی است؟ جز از طریق امر؟ پس برگشت به امر دارد، امر هم که ساقط است پس آن برهان احیا می‌شود. ما مثال زدیم برای اینکه بگوییم می‌تواند یک چیزی مصلحت العبد باشد در عین حال اهتمام مولی نباشد.

پس حرف در این است که این مصلحت مصلحت عبد است دیگر. خب چون فرموده‌اند برای این مصلحت عبد، قصد قربت می‌کنیم پس فرمودند پس امر است. وقتی می‌گوید «فَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ تَنْزِيهَاً عَنِ الْكِبَرِ»^۶، فرض است چون فرض است تنزیها، نه می‌گوید فرضش برای تنزیه از کبر است؛ «فَرَضَ اللَّهُ الصَّلَاةَ، فَرَضَ اللَّهُ الزَّكَاةَ، فَرَضَ اللَّهُ الْحَجَّ» همه این ملاک‌ها را که بیان می‌کند متفرع بر چه می‌کند؟ بر آن فرض که ما از این ملاک کشف آن امر و آن فرض و وجوب را می‌کنیم. بنابراین امر برمی‌گردد و وجود دارد. حرف ما همین است دیگر. با این بیان ما می‌خواهیم آن استدلالی را که گفته بود احیا کنیم که بنابراین اگر امر نبود، وقتی که امر نیست معلوم می‌شود که آن نتیجه و آن مصلحت هم دیگر نیست، وقتی آن مصلحت نبود دیگر نمی‌توان عبادت را به عنوان عبادت اتیان کرد و فاسد خواهد شد.

۵. کافی، ج ۵، ص ۶۵

۶. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱، ص ۲۲

لذا می‌گوییم مقربت یعنی قصد الامر؛ وقتی معنی قصد الامر بود آن وقت نتیجه این می‌شود که وقتی نهی غالب باشد دیگر وقتی نهی آمد امر ساقط می‌شود پس دیگر نمی‌شود عبادت باشد. لذا مقربیت نسبت به این از بین می‌رود.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم